

گفتگوی دو جوان در پاریس

دو جوان سرخوش جلوی یک گالری ایستادند، لحظه‌ای به داخل آن سرک کشیدند و بی حوصله به راهشان ادامه دادند.

- تو از سبک کوبیسم خوشت میاد؟
- ای!
- اصلاً کار کسانی رو که کوبیسم کار می‌کنن، دیدی؟
- مثلاً کی؟
- مثلاً یونسکو!
- خره! اون‌ی که کوبیسم کار می‌کرد، پیکاسو بود نه یونسکو.
- جدی می‌گی؟ من همیشه این دو تا رو با هم اشتباه می‌گیرم.
- از بس بی سواد‌ی! چه طوری با هم اشتباهشون می‌گیری؟ یکی شون مال جنوب اروپاس، یکی شون مال اروپای شرقی.
- یعنی یکی شون کمونیست بوده؟
- چه ربطی داره؟
- مگه اروپای شرقی‌ها کمونیست نبودن؟
- بودن، ولی حالا نیستن. تازه همه شون هم نبودن.
- حالا پیکاسو کمونیست بود؟
- بود، ولی اون که مال اروپای شرقی نبود. اسپانیایی بود ولی اومد پاریس.
- خب پس لابد یونسکو کمونیست نبود.
- چرا؟ چرا نباشه؟
- چون اون‌ی که غربی بود، کمونیست از آب در اومد، لابد اون‌ی که شرقی بود، طرفدار غربی‌ها بود.
- نه؟
- نمی‌دونم. ولی به احتمال زیاد کمونیست نبود. چون اونم اومد پاریس.

- ای بابا! من که حسابی قاطی پاتی کردم. یکی میاد این جا چون کمونیست بوده. یکی هم چون کمونیست نبوده. حالا کدومشون از تو زندان چیز می نوشت؟
 - هیچ کدوم. اونی که از تو زندان چیز می نوشت، ژان ژنه بود.
 - وای! پسر! تو که همه رو می شناسی. حالا بالاخره از سبک کوبیسم خوشت میاد؟
 - نمی دونم. من هیچ کدوم از کارای پیکاسو یا یه نقاش کوبیست دیگه رو ندیدم.
 - کارای یونسکو و ژان ژنه رو چی؟ اونا رو خوندی؟
 - در اولین فرصتی که پیدا کنم، می خونم.
- دو جوان روی صندلی های یک کافه ولو شدند تا چیزی بخورند و بحث همه جانبه دیگری را در باره سیاست و هنر و شاید هم علم آغاز کنند.